

کرامت انسانی؛ اعتبار یا انتزاع؟

سید عبدالصالح جعفری کرمانشاه^۱، بهین آرامی نیا^۲، احمد فیاض بخش^{۳*}

مقاله‌ی پژوهشی

چکیده

بسیاری از دانشمندانی که درباره‌ی کرامت انسانی کار می‌کنند، کرامت انسانی را ذاتی و برآمده از نهاد مردم می‌دانند. هم‌چنین، همگان بر این باورند که کرامت انسانی دارای هستی بیرونی، جدا از هستی مردم نیست. بر این پایه، ناگزیریم کرامت را اعتباری و پیمانی یا انتزاعی و برگرفته بدانیم. دریافت شهودی و پایدار کرامت، هرچند که از سوی همه پذیرفته نیست، دست کم نگاه باورداران را از اعتباری بودن کرامت دور کرده است. بیش‌تر گمان می‌شود که کرامت پیمانی، پذیرفتن کرامت ذاتی است؛ در حالی که این برداشت، نادرست و برآمده از لغزش اندیشه و نبود ریزبینی در شناخت است. نگارنده در تلاش است تا نخست اعتبار یا انتزاع بودن کرامت را بررسی کند و با نگاه به ارزشی بودن مفهوم کرامت و دلالت آن بر باید و نبایدهای اخلاقی و استناد بر نشدنی بودن انتزاع چنین موضوعات از اعیان خارجی، رای بر اعتباری بودن مفهوم کرامت بدهد. نویسنده با نگاه به ضرورت بودن اعتبارگری برای هر اعتبار، به جست‌وجوی پیمان‌گزار یا منشأ اعتبار کرامت می‌پردازد. آن‌گاه اعتبارات ارزشی درون‌زاد را بی‌ارزش و نامعتبر دانسته، هستومندان بیرونی نااندیش یا کهنترینه را نیز بی‌صلاحیت و ناتوان از پیمان‌گزاری کرامت و مهتری می‌شمارد. در پاسخ به چگونگی پایداری و دریافت ذاتی کرامت اعتباری نیز، نیاز به پایداری پیمان‌گزار را به میان می‌کشد. در پایان نیز آن هستی پایدار اندیشمند مهتر از مردم و به مردم مهتری بخش را خداوند دانسته، دریافت شهودی کرامت اعتباری را نیز برآمده از پیوند آفرینشی و همسویی و هم‌پیمانی نهاد مردم با او می‌داند.

واژگان کلیدی: کرامت انسانی، انتزاعی، اعتباری، شهودی، ذاتی

^۱ دانشجوی دکترای تخصصی، دین‌پژوهی، مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران

^۲ پزشک عمومی، پژوهشگر

^۳ استادیار، مرکز تحقیقات مدیریت اطلاعات سلامت، دانشکده پیراپزشکی، و دانشکده بهداشت، دانشگاه علوم پزشکی تهران

* نشانی: تهران، خیابان ۱۶ آذر، پلاک ۲۳، طبقه چهارم، کدپستی: ۱۴۱۷۸۶۳۱۸۱، تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۹۶۶۱

مقدمه

کرامت انسانی یکی از پایه‌ای‌ترین و پرگفت‌گوترین جستارهای دانش‌های انسانی است. درباره‌ی چیستی کرامت بسیار سخن گفته و نگاشته شده است. در این نگاره تلاش بر آن است که به‌جای چیستی کرامت، نگاهی بر هستی آن افکنیم. با چشم‌پوشی از درگیری‌هایی که در چیستی یا شناسه‌ی کرامت انسانی دیده می‌شود؛ تلاش کنیم تا گونه‌ی هستی کرامت را از میان گونه‌های گوناگون هستی در جهان، دست کم در همه‌پذیر و قدر متیقن آن بررسی کنیم. این رویکرد گذشته از آن که در هر جستاری می‌باید پیگیری شود؛ شاید در پی برد به چیستی آن جستار نیز راهگشا باشد. پرسش نخستین در پژوهش هستی هر چیز آن است که آیا هست یا نیست. نیستی گور سخن و هستی رستاخیز پرسش‌هایی دیگر در چگونگی هستی آن خواهد بود.

جستار

گاه منظور از پرسش در بود و نبود کرامت مردم آن است که آیا کرامت، فرهود (حقیقت)^۱ راستین است یا پنداری موهوم و برساخته؟ بسیاری از پرسشگران بر این گمانند که پنداری بودن کرامت به معنی نبود کرامت است. این سخن اگرچه باوری عرفی است، گزارشی ریزبینانه‌تر را نیازمند است. از این رو، نخست به آشکارسازی آن می‌پردازیم.

نبود کرامت

شاید در جهان کسی نباشد که به‌راستی، جدایی برتری بخشی میان هم‌گونه‌های خود با دیگر هستمندان^۲ را در نیابد. دست کم آن است که بر این باور باشد که این دریافت درونی، دریافتی است انگیخته و القایی؛ برآمده از اعتباری دیرینه و انگاره‌ای^۳ کهن که در اندیشه‌ی مردمان جا گرفته و

بازمانده و تابویی از آن نیز به من رسیده است. اگر این کمینه را نیز در خود نپذیرد، باز هم ناگزیر است به پذیرش کرامتی که بسیاری از مردمان آن را پیمان گذارده یا پذیرفته و به هر روی آن را هم اینک نزد خویش می‌یابند. به همین باور او بسنده می‌کنیم و می‌گوییم: پس کرامتی هست؛ هرچند که نزد دیگران باشد و ما نیز آن را ناروا بینگاریم! چرا که هر پنداره‌ای^۴ نیز اگرچه در بیرون نیست، در اندیشه‌ی پندارگر خویش، هستی اندیشاری^۵ یافته است (۱). از این روی، خردگری نیست که بتواند بگوید: کرامت نیست. جدایی آن‌جاست که کرامت تنها در اندیشه است؛ یا در بیرون نیز بهره‌ای از هستی دارد. درگیری تنها بر سر آن است که هستی کرامت، از چه دسته هستی است؟ برای جست‌وجوی آن می‌باید آن را میان کدام دسته از هستی‌ها سراغ گرفت؟ هستی کرامت انسانی، چگونه هستی‌ای است؟

کرامت بیرونی

هستومندانی که برون از اندیشه و ذهن مردم نیز جای دارند و از این نگاه، هستی‌ای خودبنیاد و بی‌نیاز از ظرف اندیشه دارند، هستی‌های بیرونی هستند. بود و نبود مردم و اندیشه‌های او، اثری بر بود و نبود این هستی‌ها ندارد. این‌ها می‌توانند مادی یا ناماده باشند. مادی همانند هستی خودکاری که در دست ماست و خورشید که بر سر ما یا هستی‌های نامادی هم‌چون جان جانداران. این بودمان‌ها^۶ بی‌آن‌که مردمی باشد که درباره‌ی آن‌ها بیندیشد؛ بی‌ما و در بیرون از ما، برای خود هستند.

پذیرش هستی بیرونی برای کرامت انسانی، نیازمند آن است که بودن ماده یا ناماده‌ای برای مردم و جدای از اندیشه آنان را بپذیریم تا کرامت آنان باشد! تاکنون چنین چیزی به نام کرامت انسانی و بدین گونه ادعا نشده است! چنین نبوده است

⁴ Image

⁵ Subjective Existence

⁶ Existence

¹ Reality

² Existents

³ Idea

برتری‌هایی دارد که جامعه برای هر کس پیمان گزارده یا مردمان بدان خو گرفته‌اند. حال هر زمان که مردمان آهنگ به‌گونه‌ای دیگر کنند، کرامت انسانی نیز گونه‌ای دیگر شناسه خواهد شد. چنان‌که می‌بینیم در گذر زمان و در جوامع گوناگون، حتی اندیشمندان آن‌ها هم، تفاوت شگرف در تعریف کرامت انسان گذاشته، حتی گاه ملاک‌های کرامت عرفی نیز دگرگون شده و بدکارترین انسان‌ها هم‌سنگ یا برتر از نیکوترین آنان در کرامت انسانی دانسته شده‌اند (۴). این ناپایداری در آهنگ مردم برای تعیین ملاک، میزان و پراکنش کرامت انسانی نشان از ذهنی و پیمانه بودن این مفهوم و بیرونی نبودن آن دارد.

کرامت پنداری

هستی موهوم یا پنداره نیز از آن رو که پیوند راستین و پایداری با بیرون ندارد، دسته‌ای از هستی‌های پیمانی است که بی‌پیوند یا ناهماهنگ با جهان و دیگران است. از این رو، کارآمد و سودبخش نیست. می‌توان این دسته را از آن رو که ناخودآگاه است، از پیمانه‌ها نیز که خودآگاهند جدا کرد. حتی می‌توان دسته‌ی دیگری گشود: پنداره‌ها را آنچه هیچ پیوند اندیشاری با بیرون ندارد و انگاره‌ها را آنچه پیوندی ناهماهنگ با بیرون دارد، دانست. ولی این دسته‌بندی‌ها بیش از آن‌که فلسفی باشد روان‌شناختی است (۵). آشکار است که کسی کرامت را به هیچ‌یک از این دو مفهوم، پنداره نمی‌داند.

کرامت برگیری

هستومند برگرفته یا انتزاعی آن است که در ذهن آدمی، هستی می‌یابد و یک هستی اندیشاری دارد؛ ولی بر خلاف پیمانه‌ها پایدار است و با دگرگونی‌های ذهن ما و نیز در اذهان گوناگون دگرگون نمی‌شود. چرا که هستی آن اگرچه در ذهن است، برگرفته و زائیده‌ی یک هستی بیرونی است.

برای نمونه، یگانگی و چندگانگی یا همه‌ی سنجش‌ها (بزرگ و کوچک، پیش و پس، بالا و پایین ...). شی‌ای که یک‌پارچه است؛ در نزد همگان، با اشیایی که چندبخش دارند

که هر کسی را هم خودی باشد و هم کرامتی که به‌گونه‌ای مادی یا نامادی، گه‌گاه یا همیشه، همراه او باشد! اگر هم چنین بود، برای پیوست آن کس با کرامتش نیازمند اعتباری دیگر بودیم. پیوند چنین کرامت بیرونی با هر کس، باز هم وابسته به ظرف اندیشه و موضوعی اندیشاری خواهد بود؛ چرا که منظور از کرامت مردم، ویژگی‌ای است پیوسته به مردم؛ نه چیزی که جدا و بی پیوند با آنان است. رسیدن به چنین چیزی خُلف است و نقض غرض از فرض خواهد بود. از این رو، همگان بر این باورند که کرامت انسانی، هستومند به چنین هستی کناری و پیوستی نیست و خردمندی نیست که بتواند بگوید: هستی کرامت، بیرونی است. به ناچار کرامت، هستی اندیشاری دارد و در اندیشه‌ی مردم است که هستی می‌یابد. اما هستی‌های اندیشاری خود بر دو دسته‌اند: پیمانه و برگرفته یا اعتباری و انتزاعی (۲).

کرامت پیمانی

هستی اعتباری یا پیمانه، گونه‌ای از هستی اندیشاری است که پیوند راستینی با هستی‌های بیرونی ندارد و این اندیشه است که این هستی‌ها را به هستومندان بیرونی پیوست می‌کند. از این رو، اندیشه‌ی توانایی آن را دارد که هر زمان بخواهد هستی پیمانی را دگرگون کند و پیمانی دیگر بر نهد؛ از آن کاسته یا بر آن بیفزاید؛ به چیزی پیوست کرده یا از آن بگسلد. همه چیز پیمانه، گروگان اندیشه اندیشمند یا در گرو پیمان‌های میان اندیشمندان است: این‌گونه میان خود پیمان گذارند یا دگرگونه. مانند بهای هر کالا که در کمبود بالاتر می‌گیرند و وارون آن کم‌تر. همانند رنگ سرخ که در چراغ‌های راهنمایی، تنها بر پایه‌ی یک پیمان همگانی، نشانه‌ی ایست شمرده می‌شود و می‌توان با پیمان دیگری آن را نشانه‌ی گذر دانست. بگذریم که این رنگ را با خون و بیم، پیوند و یادبود و از آن رو با نرفتن هماهنگی بیش‌تری است!

عده‌ای کرامت انسانی را هستومند به چنین هستی پیمانی می‌دانند (۳). معمولاً در این دیدگاه، کرامت انسانی نگاه بر

قدر مشترک است و برگرفته بودن نیازمند اثبات. برای اثبات هر چیز نیز نخست می‌باید امکان آن بررسی شود.

امکان برگیری کرامت

پرسش نخست ما در این باره آن است که آیا کرامت، بازگشت به هست و نیست دارد یا باید و نباید؟ روح سخن در کرامت هر چیز آن است که ما در برابر آن موظف به چه چیزهایی هستیم. چه کارهایی را باید و چه کارهایی را نباید درباره‌ی آن انجام دهیم؟ اما آیا باید و نبایدها می‌توانند از هست و نیست برگرفته شوند؟

دسته‌بندی باید و نبایدها

باید و نبایدها را به دو دسته می‌توان دسته‌بندی کرد: باید و نباید فلسفی یا تکوینی و باید و نباید ارزشی یا تشریحی.

باید و نباید فلسفی

خردگران می‌گویند: «الشیء مالم یجب لم یوجد (۷)». هر چیز تا بایا (بایدی) نشود؛ هست نمی‌شود. در جهان آفرینش آن چه می‌باید باشد؛ بایا یا واجب نامیده می‌شود و حتماً هست و آنچه نباید؛ نایا یا ممتنع دانسته شده و حتماً نیست. هستی بایاست و نمی‌تواند بایا نباشد و نیستی نایاست و نمی‌تواند نایا نباشد. از این رو، در آفرینش، نزد خردگران باید و نبایدی جز هست و نیست، نیست. نتیجه آن که بر پایه‌ی استنتاج عقلی چنین باید و نبایدها مساوی با هست و نیست است و از برگیری آن در ذهن زاده می‌شود. آشکار است که باید و نباید کرامت از این دسته نیست.

این دسته از باید و نبایدها، فلسفی هستند چرا که بازگشت به هست و نیست دارند؛ هرچند مساوی با هست و نیست، نیستند و در زنجیره‌ی پیدایی‌شان افزون بر برگیری، نیازمند افزودن یک مرحله‌ی دیگر نیز هستند که استنتاج عقلی است و به صورت اولیه در همه‌ی خردمندان، به یک‌گونه در ذهن زاده می‌شود.

برای مثال، یکبار حجم‌های «الف» و «ب» و باری دیگر حجم‌های «ب» و «جیم»، به ما نشان داده می‌شود. ما این سه

متفاوت است. همگان میان یگانگی و چندگانگی تفاوت قائلند ولی این ویژگی‌ها، چیزهایی که وجود بیرونی داشته باشند نیستند و تنها در ذهن ما شکل می‌گیرند. اما همین یگانگی و چندگانگی، اگر چه در ذهن ما هستند، چیزهای پایداری هستند که با دگرگونی‌های ذهنی ما دگرگون نمی‌شوند. این مفاهیم، به‌راستی، در پیوندی ناگسستنی با وجودهای بیرونی‌ای هستند که از آن‌ها برگرفته شده‌اند و تنها، یک انگاره نیستند. از این روست که همه‌ی بینندگان در هر جا و زمان، آن‌ها را یکسان و به یک‌گونه در می‌یابند.

اما آیا یگانگی، چیزی در کنار شیء یگانه است؟ آشکار است که این چنین نیست. یگانگی صفتی است که در ذهن ما با دیدن یک چیز همبسته و یک‌پارچه ساخته می‌شود؛ ولی ذهن ما نمی‌تواند یگانگی را برای چیزی هم که یگانه نیست بسازد. پس مفهوم یگانگی اگرچه ساخته‌ی ذهن ماست، برگرفته از یک حقیقت خارجی است و یک هستی بیرونی آن را در ذهن ما ساخته است. چنین مفاهیمی را مفاهیم برگیری شده می‌نامند که هستند و هستی‌شان اندیشاری است؛ ولی در پیوندی راستین با هستی‌های بیرونی و دگرگون‌ناپذیرند.

آن دسته از دانشمندان که کرامت انسانی را پیش فرضی پایدار، ذاتی و تغییرناپذیر می‌انگارند، معمولاً آن را موجود به چنین هستی می‌شمارند که اگرچه امری ذهنی است، منشأ انتزاع آن، گونه‌ای بودن مردم است که چنین کرامتی را به ذهن متبادر می‌سازد (۶). پس درگیری اصلی در بود و نبود گرامای مردم^۱ نیست؛ در پیمانه یا برگرفته بودن مفهوم کرامت انسانی است.

کرامت مردم، پیمانه یا برگرفته؟

برای دادن پاسخی ریزبینانه به این پرسش نیازمند واکاوی‌های ژرف‌تری هستیم. چون این دو دسته از وجود، هر دو ذهنی هستند و تفاوتشان تنها در بود و نبود پیوندی راستین با هستمندان بیرونی است؛ در شک میان آن دو، پیمانه بودن

^۱ Human dignity

صحت می‌نمایند. پس همان‌گونه که Hume گفت: انتزاع باید و نبایدهای انگیزشی از هست و نیست، پذیرفته نیست؛ ولی بر خلاف آنچه Hume می‌گوید: استنتاج باید و نبایدهای انگیزشی از هست و نیست، معتبر است؛ مگر آن‌که Hume چون سوفیان، پیش فرض درستی ساختار خرد را نپذیرد! از سوی دیگر، چون ساختار خرد در همگان همسان است، می‌توان به این استنتاج‌ها در استدلال‌ها بر همگان، به‌گونه‌ی بدیهی استناد کرد.

باید و نباید ارزشی

اما باید و نبایدهای ارزشی، استنتاج‌هایی بدیهی و ساختاری نیستند. به‌روشنی می‌بینیم که این ارزش‌ها دست کم در غلطشان، در افراد و زمان‌ها و زمین‌ها گوناگونند و نمی‌توان به آن‌ها در استدلال‌ها بر همگان، استناد کرد. هرچند که گاه این ارزش‌ها، خود موضوع استدلال قرار می‌گیرند و به‌گونه‌ای نظری (و نه بدیهی)، می‌توان بر آن‌ها (و نه با آن‌ها) استدلال کرد. گاه نیز برخی از این باید و نبایدها تنها از مقوله‌ی زیبا شناسی‌اند و استدلال‌پذیر نیز نیستند.

زنجیره‌ی باید و نباید

زنجیره: هست و نیست، حس، دریافت یا برگیری، استنتاج، استدلال، باید و نباید، فرایند برآمدن باید و نباید از هست و نیست است؛ که در ارزش‌های مستدل به‌صورت کامل طی می‌شود و در تکوینی‌ها، بی‌استدلال شکل می‌گیرد و در باید و نبایدهای زیباشناسانه، سه حلقه‌ی خردگرانه‌ی انتزاع، استنتاج و استدلال را از دست می‌دهد و دریافت شهودی جانشین آن‌ها می‌شود (شکل شماره‌ی ۱). از این رو برونداد آن، از دایره‌ی بدیهی و نظری برون افتاده، نه با آن و نه بر آن نمی‌توان استدلال کرد. هرچند که بتوان کلیات آن را توصیف و استشهد کرد.

بر این پایه آشکار است که باید و نبایدهای کرامت انسانی از هستی انسانی، استنتاج فلسفی نمی‌شود و در جوامع و زمان‌های گوناگون به‌گونه‌های گوناگون و گاه متناقض بدان

حجم را با چشم حس می‌کنیم. ولی بزرگ‌تر بودن «الف» را از «ب»، و «ب» را از «جیم»، برگیری می‌نماییم. اما بزرگ‌تر بودن «الف» از «جیم» نه حس و نه برگیری، بلکه از مفاهیم برگیری شده‌ی پیش، زاده می‌شود. این زایمان فکر، همگانی و راستین است.

باید و نبایدهای انگیزشی یا علیتی از این دسته است و اگرچه از هست و نیست برگیری نمی‌شود، در نزد همه کس از برگیری‌های ویژه‌ی زاده می‌شود و بر پایه‌ی خرد راستین است. از دیدن معلول، پی به علت بردن و از دیدن انگیزه، ضرورت انگیزخته شدن را دریافتن، اگر چه یک برگیری تنها نیستند، بر آمده از یک استنتاج عقلی همگانی، پیرو برگیری‌اند. حال این اصل زاده و استنتاجی، خود بن مایه‌ی استدلال‌ها و کبرای بسیاری قیاس‌ها شده، می‌تواند بایایی‌های تکوینی استدلالی یا رفتاری بزاید و بیافریند.

برگیری و استنتاج را از فرایندهای خردگرانه می‌شمارند؛ چرا که این خرد است که از دریافت‌های بیرونی آدمی، مفاهیم برگرفته را می‌سازد و نتایج استنتاجی را می‌زاید. از این روست که برگیری و استنتاج‌های همه‌ی آدمیان همانند است و بر آن‌ها، در استدلال‌ها استناد می‌شود.

David Hume بر این باور است که هیچ باید و نبایدی حتی تکوینی (انگیزش و علیت)، از هست و نیست برگرفته نمی‌شود (۸). این باور Hume را بدان‌جا می‌کشاند که هستی را تهی از هرگونه بایایی^۱ و رها بینگارد. این ول انگاری او را به سوفیان^۲ (۹) نزدیک یا از آنان می‌گرداند.

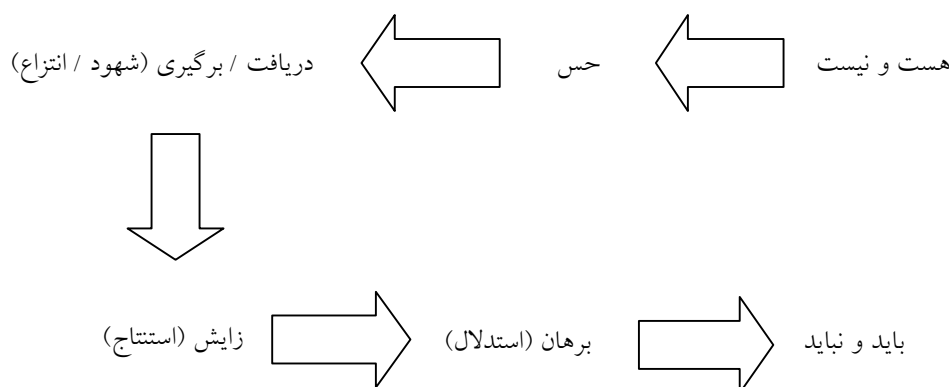
ما نیز با هیوم همداستانیم! برنیامدن باید و نبایدها از هست و نیست سخنی درست است. ولی باید و نبایدهای انگیزشی اگرچه از هست و نیست برگیری نمی‌شود، ولی از آنچه برگرفته شده، استنتاج و در اندیشه، زاده می‌شود. از سوی دیگر، جز سوفیان، همگان ساختار خرد را حمل بر

¹ Incumbency

² Sophist

که انسان هست یا چگونه است و وجود و ماهیت او را می‌شناسیم؛ ولی کرامت هم‌چون دیگر مفاهیم ارزشی که از باید و نباید اخلاقی و رفتار ما نسبت به چیزی سخن می‌گوید، از بود و نبود و هست و نیست برگرفته و استنتاج نمی‌شود. در یک کلام از وجود و ماهیت یا هستی و چیستی آدمی نمی‌توان برای او ارزش معین کرد و مفاهیم ارزشی منتج و زاده از مفاهیم هستاری نیستند.

نگریسته شده است. در نتیجه، فرضیه‌ی انتزاعی بودن کرامت انسانی نیز فرضیه‌ای نادرست خواهد بود. چرا که از بودن انسان‌ها هیچ‌گونه دستورالعمل و باید و نبایندی درباره‌ی آن‌ها برگرفته و استنتاج نمی‌شود و به‌صرف آن‌که انسان هست و وجود دارد، همگان استنتاج نمی‌کنند که می‌باید گرامی داشته شود و درباره‌ی او رفتارهای ویژه‌ای مراقبت شود! آنچه در آزمایش یا خردگری می‌یابیم آن است



شکل شماره ۱ - فرایند برآمدن «باید و نباید» از «هست و نیست»

انسانی را ارزیابی کرده‌اند. اما ارزیابی و ارزش‌گذاری غیر از ارزش‌دهی و ارزش‌بخشی است. باید ببینیم که کرامت‌ده و کرامت‌بخش کیست.

کرامت خویش فرما

هیچ‌کس نمی‌تواند برای خود ارزش اعتبار کند. هر برگه‌ی اعتباری تنها جایی معتبر است که دیگر کسی که خود دست کم چنان اعتباری داشته باشد، آن را امضا و تأیید کرده باشد. من به خودی خود نمی‌توانم خود را ارزش‌بخشم. این‌که بشر بنشیند و خود را برتر از همه‌ی موجودات، بلکه مالک رقاب و صاحب تصرف در آنان بخواند، گذشته از تعارض منافع آشکار، استکبار و خودبزرگ بینی نه تنها در زمین که بر آسمان خواهد بود! اگر این‌گونه باشد، می‌باید بپذیریم هر کشور و جامعه‌ای هم برای خود نظام ارزشی خویش فرما

پس مفهوم کرامت از آن رو که مفهومی ارزشی است، تنها می‌تواند در دسته‌ی ارزش‌های استدلالی یا زیباشناختی قرار گیرد و هستی این ارزش‌ها نه برگرفته، که اعتباری یا پیمانانه خواهد بود. اعتباری بودن کرامت بدین مفهوم است که کرامت امری هستاری در اشیاء نیست و تفاوت‌ها در ارزیابی از آن در مکاتب به همین دلیل است! کرامت برآمده از یک قرار بیرونی و ذهنی است که برای دارنده‌ی آن گزارده شده است. در این‌جا دو پرسش بنیادی نیز مطرح است که بدان‌ها می‌پردازیم.

پیمان‌گذار کرامت انسانی

اگر کرامت انسانی اعتباری است آن را چه کسی اعتبار داده است؟ آیا پیمانی است که میان خود انسان‌ها گزارده شده یا از بیرون آدمیان؟ آشکار است که آدمیان همیشه کرامت

هیچ مکتب مادی نمی‌تواند به صرف ارائه‌ی جهان‌بینی خود، برای زندگی مردم دستور بگذارد؛ زیرا باید و نیاید از هست و نیست برگرفته نمی‌شود. کرامت انسانی نیز به‌عنوان یک مفهوم ارزشی نمی‌تواند از فلسفه‌های مادی برآید. از این رو، ادعای کرامت برای هرچیز در مکاتب مادی، نقض غرضی آشکار و تناقض در اندیشه‌های آنان است.

شهود یا دریافت کرامت

همان‌گونه که گفتیم ما کرامتی را در نزد خود می‌یابیم. این کرامت بیش از آن‌که دستاورد برهان و سنجایی باشد، دریافتی درونی، سهروی و اشراقی است. پرسش دیگری که با آن روبه رو هستیم آن است که: آیا این دریافت بی برهان، خود دلیل بر انتزاع و برگیری کرامت نیست؟ پس آیا می‌توان پذیرفت که این کرامت اعتباری است؟

پاسخ آن است که شهود جز برگریست. شهود بازگشت به حس و دریافت دارد و انتزاع بازگشت به خرد. نامیدن شهود به این نام (شهود، گواهی به دیدن است) و به حس ششم، نشانه‌ی دسته‌بندی مردمی آن، در دسته‌ی حواس است. از این رو، به هر سه دسته از هستی‌ها می‌تواند شهود تعلق گیرد. ریشه‌ی شهود این دست اعتبارها، پیوند نزدی آفرینشی (حضور تکوینی) با اعتبارگر آن است. از همین روست که اعتبارات دیگرانی که در چنین پیوند با ما نیستند، دریافت یا شهودپذیر برای ما نیست.

کرامت توانه و هستار

«توانه و هستار» یا «قوه و فعل» از موضوعات خردگری است (۱۱). در نگاه ما هستارها راستین و توانه‌ها اعتبارند. اگر کرامت امری انتزاعی بود می‌باید هر «هستار» کرامت‌مند در مرتبه‌ی «توانه» خود تنها توان کرامت را می‌یافت نه کرامت هستومند را! اما اگر کرامت اعتباری باشد، برای توانه‌ها نیز می‌تواند دست کم، بخشی از کرامت اعتبار شود و شدنی است که ملاک کرامت در «هستار» کرامت‌مند در مرحله‌ی «توانه» آن نیز عامل تعریف کرامت باشد. از این رو، اثبات کرامت در

تعریف کند و کرامت خود را برتر از دیگر جوامع دانسته، بر پایه‌ی آن رفتار کند! هم‌چنین، در هر دوره‌ی تاریخی شدنی است مردمان کرامت‌های دلخواه و گوناگون برای خود تعریف کنند. بلکه هر خانواده و کسی نیز می‌تواند نگاهی ویژه داشته باشد که با چشم‌پوشی از تعارض منافع و استکبار برآمده از آن، به رغم تناقض همگی درست بوده، هیچ‌کس حتی نمی‌تواند آن را نقد کند! آن‌گاه گفت‌وگو از کرامت انسانی هذیانی بیش نخواهد بود.

کرامت طبیعی

طبیعت نیز ذهن و اندیشه‌ی ملموسی ندارد تا اعتبارگر و پیمان‌گذار کرامت انسانی باشد. افزون بر آن اگر این‌گونه بود؛ می‌باید طبیعت خود گرمی‌تر از انسان می‌بود! اما به‌راستی ما کرامتی را در نزد خود می‌یابیم که انکار آن، انکار بدیهی و پیوستن به سوفیان خواهد بود! ما نیز این کرامت را انکار نمی‌کنیم. سخن ما تا بدین‌جا آن بود که این کرامت نه برگیری است و نه پیمان طبیعت و آدمیان.

کرامت خدایی

سخن این است که برای این کرامت اعتباری، خردی اعتبارگر نیاز است فراتر از طبیعت و مردم که بتواند کرامت‌گذار و کرامت‌بخش به آنان باشد. کرامت را آغازگاهی آگاه و فراتر از همه‌ی کرامت‌مندان باید که ادیان، او را خدا می‌نامند. کرامت انسانی خود نشانه‌ای آشکار بر هستن اوست.

مادیگری و کرامت

سخن Hume اگرچه در گام نخست به منزله‌ی خلع سلاح فلسفی ادیان ارزیابی شد، در حقیقت اعلام عدم کفایت و خلع ید مکاتب مادی در ارائه‌ی هرگونه ایدئولوژی بود (۱۰). اگر خدایی نباشد، همه‌ی مفاهیم ارزشی و همه‌ی بایدها و نیایدها، قرارداد و پیمان‌هایی بی‌اعتبارند که پیمان‌گذار پذیرفته‌ای ندارند و اگر از ناروایی پیمان‌گذاری مردم برای خود نیز بگذریم؛ دست کم این پیمان‌ها زمان و مکان‌دار و ناپایدارند.

مرحله‌ی فعلیت نیافته و بالقوه‌ی انسان، هم‌چون کرامت جنین انسانی، خود دلیلی بر اعتباری بودن کرامت است و گرنه آنچه از بالفعل‌برگیری می‌شود برگیری شدنی از بالفعل نخواهد بود.

پایداری کرامت اعتباری

از این‌جا چگونگی پایداری و تغییرناپذیری کرامت انسانی در این دیدگاه، به رغم اعتباری دانستن آن روشن می‌شود. اعتبارات و روش اعتبارگری که خود پایدار است، همیشه پایدار خواهد بود. از این رو، کرامت انسان اگرچه پیمانه باشد، ولی پایدار است و دچار دگرگونی نمی‌شود. این‌گونه است که این کرامت زادمانی و ذاتی ارزیابی می‌شود؛ هر چند که حس و شهودی بودن آن مجال را برای تفاوت‌ها در دریافت آن گشوده است.

خرد و کرامت

این‌جا، جای پرسشی دیگر است که اگر کرامت انسانی امری اعتباری است و تنها در فرض بودن خدا و در ادیان قابلیت اعتبار می‌یابد؛ گفت‌وگوی عقلی درباره آن‌چه سود و سندی خواهد داشت؟ چرا که زمینه‌ی جست‌وجوی چنین جستارها، متون ادیان است. پاسخ آن است که پذیرش شاخصار دین هم بر پایه‌ی خردمندی است و جانوران که از خرد کم بهره‌اند، هیچ‌یک توان پای‌بندی تشریحی به دین ندارند. از این رو، برهان‌های برآمده از خرد را در دین نمی‌توان نادیده گرفت و گفته‌های دینی اگر خردمندانه نباشد، پذیرفتنی نیست. ادیان با ورود به مباحث کلامی، به حجیت خرد گردن می‌نهند و دیگر نمی‌توانند به ستیز با آن برخیزند! این خرد است که مردم را به پذیرش مبانی ادیان می‌خواند و پذیرش ادیان با چشم‌پوشی از خرد، بی‌خردی است. بدین روی، اگرچه بر نیاز به منشأ و اعتبار خدایی کرامت پای می‌فشاریم، دست خرد را در بررسی و سنجش آن نخواهیم و نتوان بست.

تشکر و قدردانی

بر خداوند و نیز بر نیاکان و نیکان به‌ویژه دکتر کیارش آرامش که دیگر استاد راهنما در پایان‌نامه‌ی کرامت انسانی بودند؛ هرچند دیدگاه‌های نگارندگان، گاه با دیدگاه‌های ایشان هم‌خوانی ندارد.

- 6- Avani S. [Nazaryehe Kant Dar Bareye Keramate Ensani va Hoghooghe bashar]. Abstract Book of the [Seminare Kant: Motaleaate Enteghadi dar falsafeh Kant]. [Moassesseh Pajooheeshi Hekmat va Falsafeh]; 1383, Tehran. [in Persian]
- 7- Shirazi S. [al-Asfar-al-Arbae]. Beirut: Al-Ehya-Al-Toras Press; 1981, vol 1, p. 221. [in Arabic]
- 8- Kapeleston F. [Tarikhe Falsafe]. Tehran: Elmi va Farhangi & Soroush Press; 1388, vol 5. [in Persian]
- 9- Kapeleston F. [Tarikhe Falsafe]. Tehran: Elmi va Farhangi & Soroush Press; 1388, vol 1. [in Persian]
- 10- Parkhide Q. [Negahi Be Falsafe]. Kermanshah 1389. [in Persian]
- 11- Tabatabaee MH. [Bedayat-Al-Hekma], 10th ed. Ghom: Bustane Ketab Press; 1387, p. 188. [in Arabic]

منابع

- 1- Shirazi S. [Asfar-al-Arbaa]. Beirut: Al-Ehya-Al-Toras Press; 1981, vol 4, p. 306. [in Arabic]
- 2- Tabatabaee MH. [Osule Falsafe, Motahari Footnotes], 9th ed. Tehran: Sadra Press; 1381. [in Persian]
- 3- Kapeleston F. [Tarikhe Falsafe]. Tehran: Elmi va Farhangi & Soroush Press; 1388, vol 7. [in Persian]
- 4- Macyaveli N. [Shahryar]. Translated by Ashuri D. Tehran: Parvaz Press; 1366. [in Persian]
- 5- Kaplan and Sadocks Comprehensive Textbook of Psychiatry. Translated by Rezaee F. Tehran: Arjomand Press; 1388. [in Persian]

Human dignity: contraction or abstraction?

Seyed Abdolsaleh Jafarey¹, Behin Araminia², Ahmad Fayaz-Bakhsh^{*31}

¹PhD Candidate in Philosophy of Religion, Medical Ethics and History of Medicine Research Center, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran;

²MD, Researcher;

³Assistant Professor, Health Information Management Research Center, School of Allied Medical Sciences, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran; and School of Public Health, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran.

Abstract

The nature of human dignity is among the most basic queries about the essence of humanity, and research in this area can produce results that may be applied to various health related topics. There is a need for defining comprehensive criteria for the bio-human in order to protect human rights and other values that are attributable to human biology.

The present paper first attempts to determine whether abstraction is the base of human dignity, as opposed to contraction. The authors argue that the former may not be the case, as dignity is value-based and therefore implicates moral orders. Such issues cannot be abstracted from external existence, so one can assume contraction to be the base of human dignity. In that case, contraction requires a contractor or an origin for contraction. Self-contracted values are invalid and worthless, and by the same token, external existences are incapable of dignity. Therefore, a stable contractor is required to justify stability and the native essence of contracted dignity, and only God can be that stable, conscious, senior contractor.

Among the criteria for dignity, the authors focus on those essential characteristics that differentiate humans from other organisms, and argue that these could be considered as the basis for dignity.

Keywords: human dignity, abstractive, contractive, intuitive

¹ *Email: fayaz@tums.ac.ir